



۲۰۱۸/۰۹/۱۳

ولی احمد نوری

یاد بود از شست و دومین سال وفات استاد "قاسم افغان" شاه موسیقی معاصر افغانستان

شست و دو سال قبل خرابات کابل یعنی دنیای شعر، آهنگ و موسیقی افغانستان و خراباتیان در ماتم مرگ استاد بی همتای ساز و سرود، پیر خرابات استاد "قاسم افغان" نشستند. بلی در یک روز تابستانی ۲۲ سنبله ۱۳۳۵ هجری شمسی مطابق ۱۳ سپتامبر ۱۹۵۶ میلادی به گفته دوست عزیز و گرانقدرم جناب استاد خلیل الله معروفی «حجره سحر آفرینی بینوا گشت»



استاد قاسم افغان

استاد "قاسم افغان" ۸۵ ساله بود که با زندگی و زیبایی های آن، با خرابات و یاران خراباتی اش، با شاعران و کابلیانی که دوستش داشتند و عاشق آوازش بودند، خموشانه وداع گفت.

چهار سال قبل در دسامبر ۲۰۱۴ میلادی محفل با شگوهی به مناسبت یاد و بود از استاد "قاسم افغان" شاه موسیقی معاصر افغانستان از طرف شعبه کلتوری و بسایت "افغان جرمن آنلاین" به مدیریت جنابان نبیل عزیز می مسئول شعبه کلتوری آن و بسایت و دانشمند گرانقدر دیپلوم انجنیر محمد فرید فهیم امر مسائل تخنیکی و کمپیوتری آن و بسایت برگزار شده بود که این حقیر هم به حیث یک تن از گردانندگان آن و بسایت، دعوت شده بودم تا در آن محفل

نکاتی چند در مورد حیات و زوایای مختلف هنری و روابط اجتماعی و شهکاری های آن پیر خرابات به عرض برسانم. امروز که شست و دومین سال وفات آن بزرگوار است به یاد و بود از آن استاد گرانقدر و بنیانگذار موسیقی در افغانستان، باز هم نکاتی چند از همان گفتار خویش را در مورد حیات و زوایای مختلف هنری و روابط اجتماعی و شهکاری های آن شاه موسیقی معاصر افغانستان به مطالعه شما خوانندگان عزیز می رسانم.



استاد قاسم افغان

"نواب ستار جو" پدر استاد "قاسم افغان" یکی از هنرمندان و سرشناسان معزز ایالت کشمیر بود. "نواب ستار جو" در سال ۱۲۴۸ هجری شمسی مطابق ۱۸۶۹ میلادی یعنی درست ۱۵۰ سال پیش از امروز، بنا بر دعوت امیر محمد اعظم خان، پادشاه افغانستان، در زمره یک تعداد هنرمندان دیگر از شهرهائی چون لاهور، ملتان، دهلی و غیره وارد افغانستان شد و به کابل آمد.

"نواب ستار جو" بعد از سپری نمودن مدتی در کابل در معیت پادشاه و حواریون دربار، ماندگار این دیار شد و دیری نگذشت که با یک زن افغان ازدواج نمود و در گذر بارانه کابل سکونت اختیار کرد. محصول این وصلت پنج طفل بود که یک دختر به نام "سید بی بی" و چهار پسر که یکی از پسران او همین "استاد قاسم افغان" است که نام او در تاریخ هنر و موسیقی کشور عزیز ما افغانستان به خط زرین درج و ماندگار شده است.

تاریخ تولد او به طور دقیق معلوم نیست. در کتاب "قانون طرب" تألیف استاد محمد حسین سرآهنگ تولد او را در سال ۱۲۰۶ هجری قمری می نویسد که به دلایل زیادی اشتباه است. در کتاب "سرگذشت موسیقی معاصر افغانستان" تألیف عبدالوهاب مددی تاریخ تولد استاد قاسم افغان ۱۲۶۲ هـ ق ثبت شده است، که همچنان به دلایل مختلفی درست نمی باشد. به اساس تحقیق نگارنده این سطور تاریخ تولد او باید در حوالی سال ۱۲۵۰ هـ، ش مطابق ۱۸۷۱ م باشد. به احتمال اغلب او در همین سال در گذر بارانه کابل دیده بجهان گشود که نام او را همآهنگ بانام پدرش "قاسم جو" گذاشتند. پدر او "ستار جو" یکی از مدم نوازان مشهور آن زمان بوده است. در آنوقت به آله (ستار) مدم می گفتند. و این "ستار جو" بود که مدم یا ستار را برای بار اول به افغانستان آورد و محافل دربار سلطنتی و سرشناسان کابل را با آهنگ های دلپذیر آن رنگین ساخت.

"قاسم جو"ی کوچک از همان آوان طفولیت به طرف موسیقی کشش داشت و همیشه در هنگام ستار نواختن پدر در کنار او می بود و تارهای زندگی اش با تارهای سحر انگیز ستار پدر گره می خورد.

در سیمای قاسم جوی کوچک علامات ذکاوت و بیداری خاصی مشاهده می شد. او در سنین خردی به زبان های اردو و دری به خوبی تکلم می کرد، چه پدر با او اردو می گفت و مادر دری؛ و بعد ها زبان عزیز پشتو را هم از مربی خود مولوی قاری غلام رسول خان آموخت که اخیر الذکر در "مدرسه علیای کابل" سمت استادی داشت و قاسم جوی کوچک هم در ردیف فرزندان سرداران و سرشناسان کابل در این مدرسه سبق می خواند.

"قاسم جو" در بسیار جوانی بعد از کسب دانش در ساحه موسیقی نخست از پدر هنرمندش و سپس از استادش خلیفه "قربان علی" پدر استاد "غلام نبی نتو" که در آنوقت استاد بزرگی بود به آواز خوانی آغاز کرد.

"قاسم جو" در پهلوی آواز خوانی اکثر اوقاتش را در مطالعه آثار بزرگان و غزلیات و رباعیات حافظ، سعدی، بیدل و مولانا و دگر بزرگان ادب سپری میکرد و در راه آموختن شعر و ادب دری و پشتو و کسب معلومات آفاقی از هر صاحب خرد و دانشمندی که سر راهش قرار میگرفت استفاده اعظمی می بُرد که بعضاً خودش در زمزمه هایش می خواند:

نالہ از نی، گریہ از ابر بہار آموختم

من ز ہر صاحب خرد یک شمعہ کار آموختم

"قاسم جو" هنوز به بیستمین بهار زندگی اش قدم نگذاشته بود که در هر محفل خوشی و فرحت، در هر دعوت با شکوه شعر خوانی و آهنگ سرائی خانواده های سرشناس و بزرگان کابل دعوت می شد، و با خواندن های زیبایی این محافل را رنگین و معطر می ساخت و بر شمار شیفتگان صدا و هنر خود می افزود.

آهسته آهسته آوازه هنر و محبوبیت وی از محافل خصوصی اغنیا و سرشناسان کابل به حلقه های سرداران و شهزادگان و اهل دربار رسید و راه را برای وی در محضر پادشاه باز کرد. او هنوز بیست ساله نشده بود که به دربار "امیر عبدالرحمن خان ضیاء الملت والدین" باریاب گردید و در اجرای اولین آهنگش چنان طرف پسند و دلچسپی پادشاه قرار گرفت که برای اولین بار، شخص پادشاه او را "خلیفه" خطاب کرد و در همان مجلس، پادشاه یک عددرباب صدفکاری زیبا را به وی اهداء نمود و بر علاوه، فرمان داد که سر از آنروز از بودجه وزارت دربار مبلغ دو صد روپیه کابلی که در آن زمان مبلغ هنگفتی بود به طور معاش ماهوار به "خلیفه قاسم جوی" جوان تأدیه گردد. این معاش معادل معاشات مأمورین عالی مقام دولت بود. بعد از همین تأریخ است که او در سن بسیار جوانی لقب خلیفه را کمائی نمود و منبعد به همین لقب "خلیفه قاسم جو" یاد می شد، که در آنزمان از جمله جوانترین خلیفه های عالم موسیقی افغانستان محسوب می گردید.

او تا زمان وفات امیر چندین بار در محافل سلطنتی اشتراک نمود و هر بار مورد ستایش و تفقد پادشاه قرار گرفت. در همین آوان است که "خلیفه قاسم جوی" جوان برای آموختن بیشتر بیدل شناسی و غزلیات و اشعار عارفانه دست شاگردی به جانب دو چهره تابناک ادبی افغانستان دراز کرد و این دو تن استادان عبارت بودند از شادروان "عبدالعلی خان مستغنی" و استاد "عبدالحق بیتاب" که بعد ها به مقام ملک الشعرايي افغانستان رسید. در عین زمان "قاسم جو" از محضر استادان دگر مثل مرحومان "محمد سرور دهقان"، "غلام حضرت شایق جمال" و "غلام نبی عشقوری" که هر کدام از نکته دانان عصر خود بودند، نکته ها آموخت که همه این اندوخته ها در شکوفائی حیات هنری او نقش برارنده داشته است.

بعد از اینکه "امیر حبیب الله خان سراج الملت والدین" بر تخت سلطنت افغانستان در سال ۱۲۸۰ هـ.ش مطابق ۱۹۰۱ م جلوس نمود، "خلیفه قاسم جو" به حیث خواننده عالی مقام دربار پادشاه انتخاب شد و در همه محافل خصوصی پادشاه، در سفر و حضر و در محافل رسمی و دولتی مانند شمع فروزان می درخشید.

در اولین محفل دربار "خلیفه قاسم جوی" جوان با آهنگ های دلپذیر و ترنم غزلیات و اشعار انتخابی اش چنان هنر نمائی کرد که خاطر ارجمند پادشاه و مدعوتینش را فرحت و طراوت بی پایان بخشید، در حدی که شاه برایش کف زد و با اشاره شاه، برادرش سردار نصرالله خان (پدر خانواده ناصر ضیاء ها) برخاست و هارمونی دانه نشانی را که تازه از هندوستان رسیده بود، در برابر "خلیفه قاسم جو" گذاشت و بوسه ای نثار پیشانی مصفایش کرد.

این دومین هدیه افتخار آمیز سلطنتی بود که در دربار پادشاه در برابر انظار تعداد بی شماری از سرداران، شهزادگان، سر شناسان و اهل ادب و فرهنگ حاضر دربار، نصیب این هنرمند جوان می گردید.

در تمام دوره سلطنت "امیر حبیب الله خان سراج الملت و الدین"، خلیفه قاسم مقرب دربار و خانواده سلطنتی بود. پدر نگارنده این سطور (میرزا سلطان احمد خان) در آنوقت منشی حضور پادشاه بود و با خلیفه قاسم جوان دوستی بی شائبه داشت و حکایات زیادی از آن زمان بخاطر سپرده بود که با شنیدن بعضی از حکایاتش مارا هم محفوظ می ساخت.

قصه جالب و حتی تاریخی از این زمان است که یاد آن باعث افتخار "استاد قاسم افغان" و بازماندگانش می باشد و می باید از آن یادآوری و ستایش کرد. در سال ۱۲۹۳ هـ ش برابر با ۱۹۱۴ م درست یکصد و چهار سال پیش از امروز شهر بغداد از طرف قوای برتانوی اشغال شد. تمام نمایندگان برتانیه در تمام کشورها از آن جمله افغانستان محافل خوشی برپا کردند. در افغانستان سفارت انگلستان محفل با شکوهی در مقر اقامتگاه سفیر آن کشور در جوار باغ بالای کابل برگزار کرد که در آن برعلاوه وزراء و اراکین دولتی از بزرگان و سرشناسان معزز کابل هم دعوت نمودند و از وزارت دربار تمنی کردند که به "خلیفه قاسم" امر شود تا درین محفل بزرگ و خوشی برتانیه، کشور دوست افغانستان برای سرگرمی حضار و طراوت بیشتر محفل، هنرنمایی کند.

این آرزوی سفارت برتانیه به امیر عرض شد و شاه توسط شاغاسی نیک محمد خان دبیرالملک که حیثیت وزیر دربار را داشت به "خلیفه قاسم" هدایت داد که در محفل سفارت برتانیه اشتراک نماید، ولی خلیفه قاسم از اشتراک در این محفل ابا و ورزید و سفیر و همه اراکین دولتی و مدعوین آنها را در انتظار گذاشت.

اینکار او شکل یک حادثه ناگوار دیپلماتیک را به خود گرفت و گله سفیر برتانیه به اطلاع پادشاه رسید. امیر حبیب الله خان سراج الملت و الدین فوراً "خلیفه قاسم جو" را به دربار خود احضار نمود و با ناراحتی و نارضایتی به او گفت: «قاسم! به تو امر شد که در دعوت سفارت برتانیه اشتراک کنی، چرا از هدایت ما سرپیچی کردی؟ به خیالم که خاک لغت می کنی و دوستان ما را آزرده خاطر کردی!»

"قاسم" با ابراز تکریم از حضور پادشاه اجازه خواست که حضور شان به وی اجازت ارزانی فرمایند تا آنچه در دل دارد با جرئت و با اعتماد به مراسم شاهانه به عرض برساند و بعد از موافقت پادشاه با فصاحت و متانت گفت: «خاطر مبارک شاهانه شاد باد!»

حضور شما، خود، القاب سراج الملت و الدین را انتخاب فرموده اید که روشنائی ملت و دین را می رساند و سلطان یک کشور اسلامی می باشید، من پیرو مذهب مبارک حنفی و مسلمان هستم، چطور می توانم در حالیکه جایگاه حضرت غوث الاعظم دستگیر را که پیرخانه منست، کفار بیرحمانه اشغال نموده و من در محفل خوشی و شادی بدین مناسبت بروم و نه تنها بروم بلکه نغمه سرائی هم بکنم. گذشته از آن من وعده سپرده بودم که در محفل نام گذاری فرزند^(۱) نایب سالار صاحب محمد نادر خان که موکب شاهانه شما هم در آن محفل تشریف می داشتید، اشتراک نمایم. پادشاه ازین حاضر جوابی و عذر معقول او نه تنها از گناه سرپیچی از هدایت شاهانه اش می گذرد بلکه او را به لقب "اوستاد" خطاب می کند و از همین روز و از همین لحظه بیعد است که لقب "استاد" در نام "قاسم جوان" جای "خلیفه" را می گیرد و منبعد به نام "استاد قاسم جو" یاد می شود.^(۲)

در عهد سلطنت اعلیحضرت امان الله خان "استاد قاسم" نه تنها مثل سابق به حیث هنرمند برازنده دربار و خواننده خاص پادشاه به نغمه سرائی دوام می دهد، بلکه به حیث استاد، چندین تن از شهزادگان را درس موسیقی و آهنگ سرائی می دهد مثل سردار محمد رحیم جان^(۳) (بعداً ضیایی) "شیون کابلی"، سردار عبدالسمع سراج، سردار عبدالغفور سراج و سردار حشمت الله برادر اعلیحضرت امان الله خان را.

۱- مراد از محفل نامگذاری سردار محمد ظاهر فرزند اعلیحضرت محمد نادر شاه است که بعداً در ۱۳۱۱ هـ ش (۱۹۳۳ م) پادشاه افغانستان شد.
۲- پس باید عرض کنم که ادعای بعضی نویسندگان که اعطای لقب استادی را به قاسم افغان از طرف امان الله خان می دانند اشتباه است.
۳- سردار محمد رحیم ضیایی متخلص به (شیون کابلی) فرزند سردار محمد عمر خان و نواسه امیر عبدالرحمن خان ضیاء الملت والدین معروف به

قصه جالب دیگری که ازین دوره حیات او هم موجود است که جوانب و ارستگی، دانستگی و رموز فهمی او را هویدا می سازد که بیجا نخواهد بود از آن یاد آور شویم.

وقتی که پیرامون استرداد استقلال افغانستان مذاکرات داغی در پایتخت های کابل، دهلی و لندن در جریان است و نماینده فوق العاده برتانیه "سر هنری دابز" نواسه "کیوناری" مشهور نایب السلطنه هند برای مذاکرات به افغانستان آمده و از طرف اعلیحضرت امان الله خان به حضور باریاب می گردد و محفل باشکوهی به اعزاز وی در قصر دلکشای کابل برگزار گردیده از استاد قاسم هم خواسته شده بود تا در این محفل اشتراک و نغمه سرائی کند. وقتی "استاد قاسم" و دسته هنرمندان و نوازندگان شروع به نواختن می کنند و نماینده خاص برتانیه با چشمان کبود و سبزش به سوی "استاد" می نگرند، استاد هم به جانب او دیده می دوزد و با صدای رسایش شاهفرد بلند بالائی را که ثبت تاریخ شده است می خواند:

می زند چشم کبود تو به مژگان ناخن ترسم ای شوخ میان من و تو جنگ شود

این شاهفرد "استاد قاسم" را نماینده برتانیه که با کمال فصاحت دری سخن می گفت، به خوبی نمی پذیرد و مذاکرات آن شب هم به رکود و سردی می گراید. اما در شب بعدی که باز هم دعوت مجلی به افتخار او در سفارت ترکیه برپا شده است و باز هم "استاد قاسم" شمع محفل است، در لابلای آهنگ های دلپذیر هارمونیه، رباب و طبله به "هنری دابز" خطاب می کند:

همین جا صلح کن با ما، چه لازم که در محشر زما، شرمنده باشی

مذاکرات بعدی شکل بهتر به خود می گیرد و روابط حسنه بین دو کشور برقرار می شود و محفل سروری در قصر ستور وزارت خارجه از جانب شادروان "محمود طرزی بزرگ" وزیر امور خارجه افغانستان برای نماینده خاص برتانیه برگزار می گردد که طبعاً "استاد قاسم" یکی از مدعوین براننده هنری آن شب است. وقتی "سر هنری دابز" داخل تالار قصر می شود بعد از مصافحه با وزیر خارجه و اراکین دولتی و معززین افغانی و خارجی به سوی "استاد قاسم" می رود و لحظاتی با وی بسیار با محبت و خودمانی صحبت می کند که تا امروز از محتوای صحبت آن دو معلوماتی در دست نیست. . . ولی همه می بینند که استاد با "هنری دابز" به طرف پیانوی بزرگی که در گوشه غربی تالار گذاشته شده، می رود و چیزی را به او شرح می دهد. ناگهان "استاد قاسم" به سوی حضار می نگرند و می گوید:

امیر آهنین، می باشد. (شیون کابلی) شاعر و غزل سرای با نام و نشان افغانستان بوده و اشعار انتقادی و روشنگرانه می سرود که در دربار اعلیحضرت محمد نادر شاه آدم مطلوب نبود. به همین مناسبت ترک وطن گفت نخست به تاشکند و سپس به ماسکو مهاجر شد. کتاب زندگی و اشعارش را ابن حقیر در ۲۳۶ صفحه توسط نشرات بامیان در فرانسه به چاپ رسانده است.

«جناب سفیر و نماینده فوق العاده برتانیة کبیر می خواهند یک آهنگ افغانی را به ایشان یاد بدهم و من برای شان نوت های یک آهنگ حماسی ما را تشریح دادم که اینک می خواهند خود شان آنرا در پیانو بنوازند. و آن اینست:

مکتب ماست جای استقلال

سبق ما هوای استقلال

همه حضار به کف زدن شروع می کنند و برای "استاد قاسم" که می خواهد معراج وطن پرستی خود را ثابت سازد مرحبا می فرستند، و متعاقباً "هنری دابز" مقابل پیانو قرار می گیرد و همین آهنگ حماسی افغانی را می نوازد که طرف اعجاب و تحیر حضار واقع می شود و با کف زدن های ممتد بدرقه می گردد.

فردای آن روز اعلیحضرت امان الله خان پادشاه افغانستان "استاد قاسم" را در ارگ سلطنتی به حضور می پذیرد و در برابر همه اراکین دولتی و معززینی که آنجا حضور دارند، او را در آغوش پر مهرش می فشارد و سند اعطای **زمره نشان را به نام "مُسِرَت"** شخصاً به او تفویض می کند و خود، نشان زمره را در یخن چپ کرتی فراک سیاهی که استاد قاسم به تن دارد تعلیق می نماید و با تبسم ملیحی به "استاد قاسم" می گوید:

«در کنار راست نامت کلمه ارجمند "استاد" را قبلگاه امجد امیر صاحب شهید گذاشته بودند و من امروز در کنار چپ نامت کلمه مقدس و باشکوه "افغان" را اضافه می کنم که سمبول هویت و افتخار همه باشندگان این سرزمین فخیم است»

و رویش را به طرف حضار می گرداند و اضافه می کند:

«منبعد این هنرمند وارسته کشور ما به نام "استاد قاسم افغان" یاد می شود» و بوسه ای بر پیشانی استاد قاسم افغان می گذارد و دوباره به جایش بر می گردد.

چند روز بعد از آن دعوت بزرگی به افتخار این نماینده در قصر چهلستون کابل از طرف جنرال عبدالعزیز خان بارکزی وزیر دفاع ملی افغانستان (که در آن وقت وزیر حربیه می گفتند) برگزار می گردد که در آن هم استاد قاسم افغان اشتراک می نماید. در ختم این محفل، استاد سروده حماسی را که از طبع شادروان عبدالعلی خان مستغنی تراوش کرده بود با این سه بیت آن به ترنم می گیرد که همه حاضرین محفل را به هیجان می آورد.

ناز دارد بی سر و سامانی ام بحر در بر قطره طوفانی ام
آسمان سیر است سرگردانی ام مشکل هر کار شد آسانی ام
گر ندانی غیرت افغانی ام چون به میدان آمدی می دانی ام

بعد از استرداد استقلال افغانستان، "استاد قاسم افغان" برای بار دوم به اخذ **نشان الماس "یادگار استقلال"** افتخار حاصل کرد. در همین زمان است که استاد بنا بر دعوت "هنری دابز" و مقامات عالی رتبه رسمی هندوستان سفر رسمی به آن کشور می نماید و کنسرت های باشکوهی در برابر استادانی که هر کدام آفتاب موسیقی کلاسیک شرقی اند اجراء می کند و با کسب لقب **"ستاره شرق"** به وطن بر می گردد.

استاد قاسم افغان بنیانگذار مکتب موسیقی افغانی است که میتوان او را پدر موسیقی افغانستان خواند. او از خود طرز و مکتبی داشت که تا امروز بنام مکتب قاسم یاد میشود.

استاد قاسم افغان شاگردان زیادی در ساحة موسیقی حرفوی و شوقی افغانی تربیه نموده و به جامعه افغانستان تقدیم داشته است که هر کدام آنها تا امروز در آسمان موسیقی افغانستان می درخشند. مثل استاد غلام نبی نتو، استاد صابر، استاد رحیم بخش، استاد نبی گل، استاد یعقوب قاسمی و برادرانش و استاد محمد عمر رباب نواز- و از شاگردان شوقی او میتوان از چهره های تابناکی چون میرزا نظر، استاد برشنا، استاد سمع سراج، محمد حیدر نیسان، سردار کریم و سردار غفور سراج نام برد.

در زمان سلطنت اعلیحضرت محمد نادر شاه هم استاد از احترام خاصی برخوردار بود و به فرمان همین پادشاه موازی بیست جریب زمین آبی زراعتی در بینی حصار کابل به وی اهداء گردید که به حساب واحد مدرن امروزی، چهل هزار متر مربع یا چهار هکتار میشود. وضع اقتصادی استاد که بعد از اغتشاش حبیب الله کلکانی بحرانی شده بود با تسلیم شدن این زمین ها بهبود قابل ملاحظه ای یافت و از آرامش مادی برخوردار گردید.

در زمان اعلیحضرت محمد ظاهرشاه هم استاد قاسم افغان بحیث خواننده خاص دربار خدمت میکرد و معاش مستمری او از بودجه وزارت دربار سلطنتی اجرا میشد. استاد قاسم افغان همیشه مورد الطاف و تفقد اعلیحضرت محمد ظاهرشاه قرار داشت و نه تنها از طرف ایشان به اخذ نشان مطلای "خدمت" نایل گردید بلکه به هدایت شاهانه، برای ستایش از خدمات و مقام ارجمند هنری و فرهنگی اش مجسمه (برنجی یا برونز) او در مدخل تالار عمارت جدید رادیو افغانستان نصب گردید.

استاد قاسم افغان به عمر ۸۵ سالگی به تاریخ ۲۲ سنبله ۱۳۳۵ هـ ش برابر با ۱۹۵۶ م در خرابات کابل وفات نمود و جنازه اش با مراسم خاصی در شهدای صالحین کابل محترمانه به خاک سپرده شد.

هنگامیکه تابوت او را در خانه قبر می گذاشتند، جم غفیری از علاقمندان و شیفتگانش حاضر بودند و همه به زمزمه هائی فکر میکردند که روزگاری استاد قاسم افغان آنها را میخواند:

به تابوتی از چوب تاکم کنید

به راه خرابات خاکم کنید

به آب خرابات غسل دهید

پس آنگاه بر دوش مستم نهید

مریزید بر گور من جز شراب

میارید در ماتم جز رباب

شایق جمال در رثای مرگ او چنین گوید:

آخ، از دستِ چرخ سفله نهاد
"قاسم" آن نغمه سنج محفل عیش
غم به دیدار او ز دل بیرون
وه که سیلِ جهان تباهِ اجل
می کنم باز ناله و فریاد
که بُدی در کمال خود استاد
عالمی از نوای او دل شاد
داد بنیادِ عمر او بر باد
دلِ احباب بر زمین اوفتاد
بزم عیش و نشاط برهم خورد

و عشق‌ری در رثای او گوید:

دریغا ازین دور چرخ کبود
رئیس و کلان خرابات بود
اثر بود چندان به آواز او
سُر و تال سازش همه با اساس
که بگذشت شخصی ز اهل سرود
به پیروی جوان خرابات بود
که سنگ آب گردید از ساز او
به ابیات و افراد موقع شناس
نمودی به شاه و گدا با شکوه
به روحش دعا کرده دستی بر آر
ببخشد خداوند پیر و جوان
بیا "عشقری" ختم کن این بیان

و حالا خواننده عزیز و گرانقدر چند آهنگ زیباتر از زیبایی استاد بزرگ "قاسم افغان" را با هم می شنویم. آهنگ اول، آهنگ «زلیخا دارم امشب» است. لطفاً با گرفتن دکمه کنترل با موس تان بر لینک ذیل کلیک کنید و حظ ببرید.

➤ ۱- زلیخا دارم و دارم زلیخا ** زلیخا دارم امشب

<https://www.youtube.com/watch?v=RwEKk°QWxlk>

➤ ۲- جانانه گم

یاران و برادران خوش باشید ** کردم سفری که آمدن نیست مرا
یاران و برادران مرا یاد کنید ** تابوت مرا ز چوب شمشاد کنید
تابوت مرا قدم قدم بر دارید ** در خاک سیه بانید و فریاد کنید

<https://www.youtube.com/watch?v=wbbN٤cXA٤JU>

➤ ۳- خواب پریشان

گر بهشتم می سزد

گر بهشتم می سزد فصل نکویانم بس است ** و ر به دوزخ لایقم، تکلیف هجرانم بس است
ای فلک بر من مده بار غم دنیا را ** ناز و تمکین و ادای خوب رویانم بس است
از حدیث زلف مشکین تو سرگردان شدم ** بعد امشب دیدن خواب پریشانم بس است

<https://www.youtube.com/watch?v=tJ۳pA۰ W۶Po>

➤ ۴- و در اخیر آهنگ استقلال، میهنی و آزادی را می شنویم

که استاد قاسم افغان را در تاریخ افغانستان عزیز جاودانه ساخت

ناز دارد بی سر و سامانی ام
آسمان سیر است سرگردانی ام
گر ندانی غیرت افغانی ام
بحر در بر قطره طوفانی ام
مشکل هر کار شد آسانی ام
چون به میدان آمدی می دانی ام

<https://www.youtube.com/watch?v=uMcM۴mwDP۸E>

